

از : فر

کرچه ما جبهه چی هاشکاریم
پیش ملت وقاری نداریم
کرچه با ساز و ضرب و تقار
باره کی وصله هم برنار
کرچه اموال ملت چو شد
وقت ماسرف چنجال و هوشد
کرچه کشور کنون ورشکست است
دولت اندری بندوبست است
کرچه در دوره انتخابات
حقه ی قرعه و انتصابات
کرچه کشور پرازمستشار است
اجنبی روی دوشش سوار است
کرچه دوران بکام بلیسه
آی زکیسه زکیسه زکیسه
کرچه از ینگه دنیا خراومد
دوره صبر ملت سراومد
لیک با جنبش رنجبر ها
خلق بایان دهد بر ضررها

از : شفاف

گوئیا کرده بلوف باز هم « ایضا قاطر »
رجزی خوانده و داده است بچین اخطاری
که رها کرده ام انسان « چیانکشی خان »
تا کند حمله بر آن خاک ، چو کرک هاری
لیکن ای « رهبر ملی » سر جایت بنشین
که زند برده است ، ملت چین افساری
مرک ما « حمله » نکن باز ، که من می ترسم
راه خود کم کنی و زود کنی شلواری
هر یک از مردم چین کرکه « تفی » اندازند
می نمایند ز تو و لشکر تو آتساری
رنج بپهوده مبر هیچ که توان دیگر
آب بگذشته از این جوی ، بچو باز آری
رو ، بارباب بگو ملت چین مدت هاست
خلق بد کرده ز هر عامل استعماری
« ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست »
خون هدر می دهی و تخم لپو میکساری

از : امید

کلبه ای تنگ تر از چشم حسود
سقف ویرانه او رو بزوال
فرش و آذین ز گلیمی کهنه
دود بر خواسته از بوته ای چند
دود این آتش بی سود صفی
بدن عود همه ماسات دار
بسی ریخت ولیکن هوشیار
تا بکی در تب و رنج و ستم
بسر چه شد آنهمه تهریف شما
پیشوا را خبر از ما ها نیست ؟
بدرش پاسخ او داد چنین
بشند آنکه بد آنجا پنهان
بسم هر چه بن میگفتند
وضع ما را نکند (سلطنه) خوب
کارگر را نبود پشت و پناه
من ز کردار خود منقلبم
حالیا نعمت وابستگی ام
بسکلانده مگر این بند ز پای
کار ها در اثر کوشش ما
غاصبین جای بزدان سازند

از : وطن پرست

طفلی جعفر روزنامه فروش
کرچه اورا نبود جز یک دست
اول صبح بشد با از جسا
کیف روزنامه گرفت زیر بغل
بود سر کرم به افکار خودش
دید یکتن صدی هشتاد چوباد
جعفر نامه فروش ایست بمان
حکم فرمود جناب سروان
سوی نظمیه برو صاف و خدنگ
مات شد جعفر ، از این رفتار
بدم ضربت باتوم بلیس
جعفر ایستاد ، به سر کارسروان
تا بداند که چه باشد قانون
گفت جعفر که مرا چیست گناه
عجب اینجاست که قانونی نیست
کیست آنکس که شکایت کرده
خفه شو بی پدر و مادر لات
خوب خداوند تورا کرده چلاق
بده بنم توی این کیف چه
صلحجو باشد و آشوب طلب
انتقاد است و چنانکه دیگر
باعث زحمت اعیان شده ای
باز گوئی که مرا چیست گناه
گفت جعفر که جناب سرکار
بنما عاقله ها را نابود
لیک این را تو بدانی سرکار
بنمائید شما هر تدبیر
رسد آنروز که خلق بیدار

از : میرفتد ر سگی

بچه ها صبح شد و باز کنون
سر ایستگاه برای اتوبوس
چون همه منتظر ماشینند
چون آکر دیر برن بر سرکار
خر بیار و باقالی بار بکن
نست تقصیر مسافر ایدا
شوفر از صبح الی نیمه شب
خودو شاگردش بی تاب شود
او هم از بهرن و بچه خویش
دوسره بار کنده از چپ و ست
برن بهر پست « کدا » بسپار است
چون گدا هست مسلط بسرم
مختصر این میگه بی تقصیرم
این میان مردم ما رنج برند
شرکتی کر بشود ماشین ها
نه مسافر بی ماشین بدود
هشت ساعت بکند کار و سپس
کر « کدا » رشوه نخواهد زشوفر
نکند کار مخالف قانون

از : ش

تابکی ای برزگر با اشک چشم و خون دل
تابکی باید توای دهقان پیر و ناتوان
تابکی ای برزگر در زیر شلاق ستم
تابکی چور و ستم بر تو روا باشد - بیا
تابکی در کنج فقر و مسکنت بنشین ای
تابکی سخت و کرسنه زار و محروم و اسیر
خان خالما را بیای دادمی باید کشید

روز نامه فکاهی حاجی بابا

که برای تجدید سازمان چندی تعطیل
بود بزودی با قطع بزرگ و مطالب تازه
منتشر میشود . نمایندگان شهرستانها در
صورتی که لایحه اماده همکاری هر چه زودتر بدهی
خود را ارسال دارند .



محل اداره: تهران- خیابان پشت شهرداری



« شاه فعلی ایران دوازده سال است که سلطنت میکند و من
در طی این دوازده سال با اینکه اخیرا ریاست مجلس را بعهده
دارم هنوز شاه را ملاقات نکرده ام چیزی که هست اینست که
مسافرت شاه با آن وضع که دکتر مصدق میل داشت موجب
فتنه و فساد در ایران میشود و اوضاع خطرناکی بوجود می آورد
باین جهت مانع از مسافرت شاه شدم.»

از خفی

السلام ای ریاست مجلس
زاده کاله رفقه و جلال
جز تو کس مرجع عباد نبود
هیچکس جز تو با سواد نبود
در میان امثال و اقران
کلهم « بی سواد » حتی النان !
بقیه در صفحه ۴

نیش عقرب

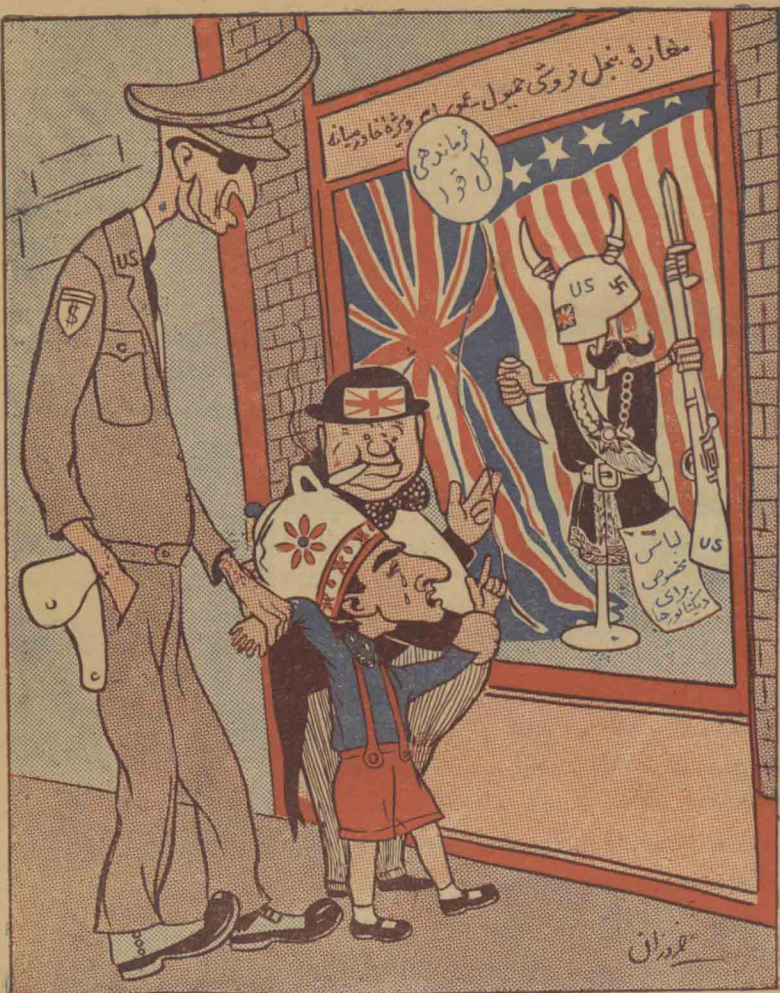
ایکه پیوسته میکنی بس بس
و مقاما و نروتا و اممال

از : طوطی

باز هم بگوئید یانکیها کار نمیکنند ، مادر مرده ها دارند استخوان خورد میکنند بر فرش کوفه دران ؟! مگر کار ، شاخ و دم دارد . هفته قبل یک شعبه از کارهای « قهرمانی »
آنها را که جعل کارت تبریک بود چاپ کردیم ، این هفته هم بیک شعبه دیگر از کارهایشان توجه کنید . شرحی که با کلیشه های مربوطه در زیر چاپ میکنیم بوسیله اداره « محترم »
اصل چهارم چاپ شده و قراست همین روزها منتشر شود یانکیها در این « شاهکار قهرمانی » خود سعی کرده اند ، زحمت هیئت حاکمه جیره خور خودشان را کم کنند و با
کمونیسم « مبارزه » نمایند ، البته چون کشور ما را از خودشان میدانند به پیچ و منال خود این عمل آنها را نمیتوان مداخله در امور کشور بگردانست ! بر منکرش نماند !
اما چطور شده که این « شاهکار » جدید قبل از انتشار بدست ما افتاده ، رمز این معما را باید در « محبوبیتی » که یانکیها در بین مردم کشور ما دارند جستجو کرد ! این شدت علاقه
سبب شده که یک آدم شیر باک خورده قبل از انتشار یک نسخه از « نایس » آنان را بپندارد و توی صندوق چلنگر خانه مبارک که تا شاید تقریظی بر آن بنویسیم !



... کلاهش عوض شده!



- پاپاجون ، من از اون تی تیش مامانی میخوام
- زق زق نکن بچه ، اگر تو پسر خوب و حرف شنوئی باشی
و باد کنکتو گم نکنی از اون لباسم واست میخرم !

از : عمر چلنگر پیام صدر اعظم با مختصر چلنگری

هیو طمان عزیز روز نیم اسفند سال گذشته باین عنوان که اینجانب میخواهد
زیر پای قیله عالم را جارو کند عده ای از مردم شرافت مند سابق و جاو کشان فعلی
باسه نفر افسر حاضر بخصمت با اتفاق چند
افسر بازنشسته معروف و چند زن معروفه
به درخانه من ریختند باجیب ارتشی در
آهنی منزل اینجانب راهول دادند خوشبختانه
بقیه در صفحه ۴

حکایت یک گل سرخ رنگ تشنه

و حالا عین شکر پرانی اداره اصل چهار

یک روزی بود ، یک روز کاری بود یک زنبور
صلی بود که با جدیت بسیار کار میکرد و تغذیه مینمود
و تبدیل بسل میکرد هر روز بصحرا میرفت و بیستجوی
کلهایی که میدانست از آنها غذا فراهم میشود ، میرداخت
و باین ترتیب خدمتی را که خداوند تبارک و تعالی
(در این جور مواقع خداشناس هم میشود) برای آن
اورا خلق فرموده بود انجام میداد و خلاصه زنبوری
ساعی بود :
وقتی شد که بملت کم شدن گل در آن نزدیکیها
سختی و تنگی در کند و حکم فرما شد و در آن رفاه بیابان
رسید (در اینجا هم معلوم نیست چرا « سختی و تنگی »
در کندو حکم فرماشد) و کشادی نقشه گویا مولفین
خیلی محترم میل داشته اند این قسمت را باختصار



بقیه در صفحه ۲

دسته گل تازه ای که یانگیها بآب داده اند

بقیه از صفحه ۱

بر گزار کنند زیرا اگر بنا میشد علت تنگی گفته شود طبعاً پای اشتباهی تراخ کسانی که همه چیز را در انحصار خود درمی آورند پیش کشیده میشد و ورود در این بحث باعث میشد که ماهیت رژیم های سرمایه داری آشکار شود که این نقش غرض بود زیرا هدف اصل چهارپوستان قیافه زشت عجوژه سرمایه داری است (زنبور ساعی گفت : « من کلی سراغ دارم که تاکنون هیچکدام طعم آنرا نجشیده ایم بعدی بوی آن خوبست که تصور نمیکند ما برای تهیه غذا احتیاج به فعالیت زیادی داشته باشیم به علاوه این کلی است بسیار بزرگ و ممکن است همه ماها یکبارده برای تنذیه از آن برویم »



بعضی از زنبورهای دنیا دیده تر و عاقلتر (یعنی نوکر ادب اصلی) گفتند : ما این گل را میشناسیم از کجاء معلوم که سمی نباشد (البته برای مزاج زنبور های درشت و کشفه ای نظیر « رو کفلر » ها ، صبیح فرموده اند ، سمی است ، آنهم چه جور) بهتر اینست که ما مثل همیشه قدری بیشتر بخورده مان زحمت کار کردن بدیم (جان کلام همینجاست ، بالا بیاری زودتر بگو ، کار کردن آدم خوردن بابو دیگر دمده شده) البته روزگار مان روشن تر خواهد شد (مثل روزگار سیاه های امریکائی)



ولی زنبور ساعی که نیش خیر بود از این سخنان اندر زامیز (بفرمائید دارو های خواب آور) بر آشت وروی درهم کشید و گفت : « شما مشتی پیران فرتوت نادانید که وعده زندگی راحت و آسوده را نمی پذیرید بیاید تا طعم این گل را بچشیم اگر دیدیم که برای ما خوب نیست دست از آن بر میداریم »

سپس دسته جمعی بطرف گل پرواز کردند و دور آنرا احاطه نمودند و بتحسین و تمجید از رنگ سرخ زیبای بوی مواعید شیرینی (اینهم از اکتشافات مجرب العقول اصل چهار است ، تا بحال نمیدانستیم مواعید شیرین « بو دارد که از آن متصاعد می شود) که از آن



وام افتاد



متصاعد بود پرداختن چنین بنظر میرسید که بزبان حال میگویند : « بیاید تا همه شما هارا سیر کنیم » این گل بشکل صوبوی (صوبی امریکائی باص است) بود سری بسیار زیبا داشت و راست و خدنگ ایستاده بود زنبور ها پرواز کنان بدانه شیرین گل داخل شدند که بعضی دخول آنها بسته شد و همگی بدم افتادند (جل الغالغالی ! این را میگویند داستان برداری کانگستر مابانه) مضطرب و وحشت زده بتلاش و تقلا افتادند که راه فراری پیدا کنند ولی راهی نبود دیوارهای داخل گل از گل میخ هائی (گویا در تپه های ینگه دنیا میروید) پوشیده شده بود که زنبورها را گرفتار میکرد و بدین ترتیب گلی که وعده غذادادن داده بود از زنبورها شروع بتغذیه نمود و بمکیدن شیره جان یک یک آنان پرداخت و تا آخرین رمق آنها را نگرفت دست از آنها برنداشت

همینکه کار همه زنبورها ساخته شد و گل زیبا از هضم شکار های خود فراغت یافت بازگشته و باز شد و زیبا و مهربان بیایستاد و مواعید شیرین تنذیه زنبوران

عسل را آغاز کرد . باشد که با زحمی دیگر را اغوا سازد و بدام اندازد ، شمارا نیز ممکن است سرخ کل شیطانی فریب دهد ، شما در انتخاب آزادید (قسم نخور که باور میکنم !) این انتخاب در آزادی شما موثر ، آزادی یا همیچ دیکتاتوری « باملل آزاد جهان در یکصف مبارزه و همکاری کنید !

بسیار خوب ، تا اینجا دسته کلی را که اداره اصل چهار برآب داده برای شما شرح دادیم ، البته این مطالب برای نیروی سوم و تهران مصورو شاهد ، نشخوار تبلیغاتی مناسبی است ولی مردم به این ابطال سرمایه داری امریک که در حال احتضار افتاده پوزخند میزنند . نه تنها مردم بلکه زنبور عسل بی نوا که از طرف یانگیهای اصل چهار بدنام شده و از قولش چهل داستان کرده اند نمیتواند از خندیدن بریش عوسام خودداری کند . حالا حقیقت را بشنوید :



زنبور عسل بارقهای خود دسته جمعی کار میکردند ، بر روی هر گل زیبایی که میخواستند می نشستند . تغذیه میکردند و عسل میدادند ، قسمتی از عسل هارا خودشان مصرف میکردند و بقیه را بدیگر پرندگان میدادند و در ازی آن سایر مایحتاج زندگی خود را تأمین مینمودند . یکروز ، وقتی یکی از زنبورها آسوده و آرا بالای کندوی خود نشسته بود یک کانگستر آمریکائی بالباس مبدل او را دستگیر کرد ، به او گفت : « زیبا ، به کانون ملل آزاد جهان ، امریکا ، برویم ، در آنجا تو معنی راحتی را خواهی فهمید در آنجا همه آزاد هستند » زنبور عسل گفت : « تودروغ میگوئی ، در آنجا آزادی نیست ، مادر اینجا در کنار کلهای سرخ زیبا ، آسوده و مرفه هستیم . کانگستر زبان بالتباس کشود . قربان صدقه زنبور رفت ، بیچ دادیو را باز کرد ، صدای امریکارا گرفت ، صدای امریکاز « آزادی و برابری » برای زنبور داستانها سرود ، اما زنبور ساعی که دیگر نمره زحمتش را کسی نمیر بود فریب نخورد . سخنان کانگستر را رد کرد . کانگستر بیش از پیش بالتباس افتاد و چون دیده افسون او بر زنبور زحمتکش کارگر نیست ، از او دعوت کرد که لااقل برای تماشای « سرزمین آزاد » به امریکا بیاید . زنبور عسل دعوت را قبول کرد . باهم برافه افتادند در گشتی کانگستر به زنبور آدامس تمارف کرد ولی زنبور گفت خیلی بیخیشد یانگی جان من دندان ندارم ، کانگستر گفت بخورید این هدیه سرزمین دموکراسی است ، زنبور گفت : بجان لک و پاچه درازت دروغ میگوئی ، اگر آنجا سرزمین دموکراسی است ؛ پس سرپاژان شاد در کره که هزارها میل بامر زهای شما فاصله دارد چه میکنند ، چرا مردم کره را که از میهنشان دفاع میکنند میکشید ، قوای شما در ژان و فیلیپین و فرمز چکار دارند . یانگی های شما در خیابانهای فرانسه و ایتالیا در فرودگاهها میمانند ، یونان ، ترکیه چه کار دارند . کانگستر ساکت ماند ، به بندرگاه رسیدند ، مجسمه فرشته آزادی پیشم میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

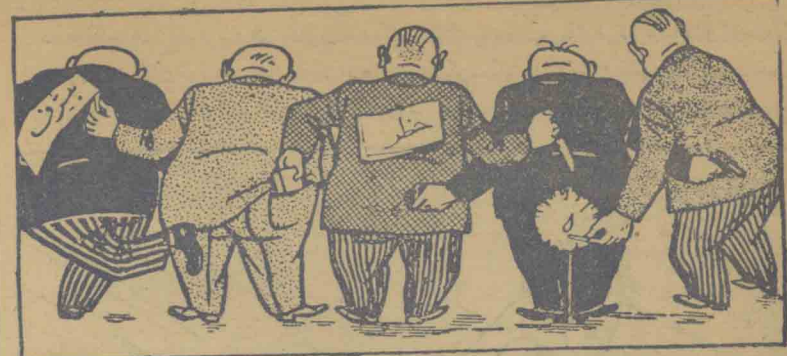
بفرمائید تو

میخورد کانگستر گفت : این مجسمه آزادی ماست می بینی در دست مشمل دارد ، زنبور عسل نگاه کرد و گفت :



بقیه در صفحه ۱۱

اتحاد و دوستی از پشت سر



در شورای بلوک اتلانتیک، محیط اتحاد و دوستی موجود است، از اعلامیه رسمی شورای اتلانتیک

از «چوپان»

چهار چیز

چهار چیز شد آیین مردم هنری
یکی مناعت نفسی که مال مردم را
چو عده ای زبزرگان مملکت نخوری
دو دیگر آنکه فرامین شخص خائن را
اگر سر تو درود، تلپای جان نبری
سه دیگر آنکه بهر وعده ای که دولت داد
مدار گوش که از آن نباشد نمری
چهارم آنکه ز جاسوسهای اصل چهار
هر آنکه دیدنی فی الفور پرده اش ببری

از: مامی داستان واقعی

«بزرگ قو ماله»

یکی از بازداشت شدگان را بیاورید
به بینم.
رئیس شهربانی بلخ با عصبانیت عرض
و طول اطلاق را میبمود:
«یعنی چه، گستاخی تا چقدر، بزرگان
وطنشان را ول کرده انداز بیگانه، تجلیل
میکند؛ من از آن روسای پیروزی زوار در
رفته نیستم»
حاضر است تیمسار
ها، آوردی، بیارش تو
خوب، پس، من از تو سئوالی دارم
میل دارم دوستانه جواب بدهی، شما
چرا در روزنامه هایتان از بیگانه تجلیل
میکند.
- خود را بنفشی زن، مثلاً کی؟
- مثلاً چرا عکس مارکس، انگلس، لنین،
استالین را چاپ میکنید، مگر خودمان رجال
کم داریم که او تها را جاسیده اید.
- اینها بیگانه نیستند، اینها شخصیت
های بین المللی هستند که بعزت تلاش در
راه نجات زحمتکشان از هر آشنائی برای
بشریت با ارزش تر هستند.
- یعنی چه؟ چه فرق میکند، در هر صورت
بیگانه هستند، بیگانه بیگانه است.
- خیلی فرق دارد شما برای گالیله و باستور
احترام قائل هستند یا نه؟
اینها چی هستند؟
- اینها پیشرفت خدمت کرده اند
- خوب پیشرفت خدمت کرده اند، بما
چه بما که خدمت نکردند.
- اینها بدنیائی خدمت کردند،
مارکس، انگلس، لنین؛ استالین هم
پیشرفت خدمت کرده اند، راه نجات
زحمتکشان را از فقر و تیره روزی روشن
کرده اند و بهین دلیل از آنها تجلیل میکنیم ما
از بزرگان متعلق به هر ملتی که باشند قدر دانی
میکنیم.

از: پابرهنه رشتی

سلام نوروز

حکایت میکنند از عصر سابق
نهانها بودش آویزان بسینه
بظلم و زور مشهور زمان بود
فر او داشت بول و مال و هستی
بلای قله بود و غصم دهقان
از او آدمکشان خوشحال و راضی
نمیدانست شیراز جور و بیداد
ولیکن این پلید مردم آزار
بهر سال اولین روز بهاری
پس آنکه دسته دسته خان و اعیان
یکی گفتی بدو در ادیگانه!!
یکی گفتی بدو تو نور هستی!!
یکی گفتی بدو ایندشت و هامون
یکی گفتی بدو قطب جهان؟!
یکی گفتی که از لطافت عالی
یکی گفتی توئی امر حیاتی
یکی میخواند اورا شاه شاهان
یکی میگفت این بس از سخايت
یکی میگفت تو کیسول دادی!!
یکی میگفت ای روز از تو روشن
یکی گفتی اگر سلطان نماد
یکی میگفت ای ارباب دیزی
تو هستی که زمانه برقرار است
شه از این یاوه یک چند مردود
پس از ابراز چندین من تفقد
- بلی مامرکز عدل جهانیم
سخنهای شما مقبول عام است
خبر سازید از ما مردمان را
که شب از عشق این خلق گرسنه
به مدردی این ملت همواره
چنان اهنم بود از دیده جاری
نه هرگز میروم در برم اشرف
نه با ساقی نه با ساغر نشینم
نه دینای زدهقان می ستانم
بسی دادم باین ملت اعانه!!
چنانم دلکباب از خاطر دوست
دوروز بعد از این مجلس که عامه
که سلطان پلید مردم آزار
که آن نامه نویسنست و مزدور
که آن سودا گرد مسازد شن
که آن ملای غافل از معانی
هیچگفتی که ای خصم دغلباز
مکن خود را نهان در جلد بیره

م - اصفهان

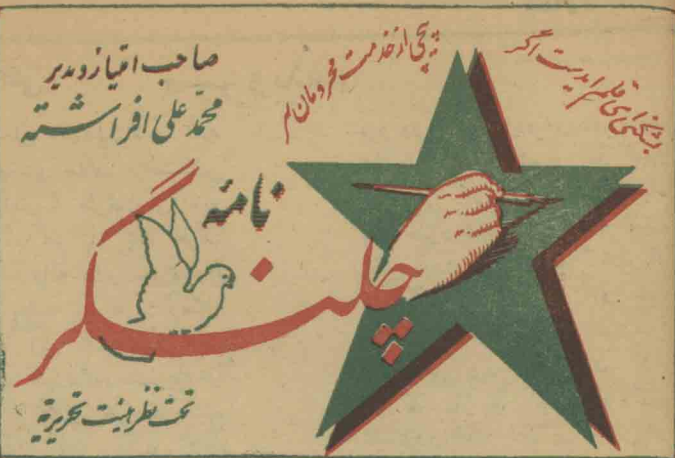
«پس گرفت؟»

بارباب خود گفت دکتر بقائی
گرفت پس امضای خود را از طری
بیخشا، اگر غفلتی شد ز مجلس
کنون مفتخر هست این عبد جا کر
بدانست این داغ در بار خورده
شدم از گرفتاری و غصه و این
که شد پیش «خان» مایه خجالت من
فغان من و حاضری هست الکن
که هم روسفید است! هم با کدام!
که بس دادنی دارم این پس گرفتن

از: سیار

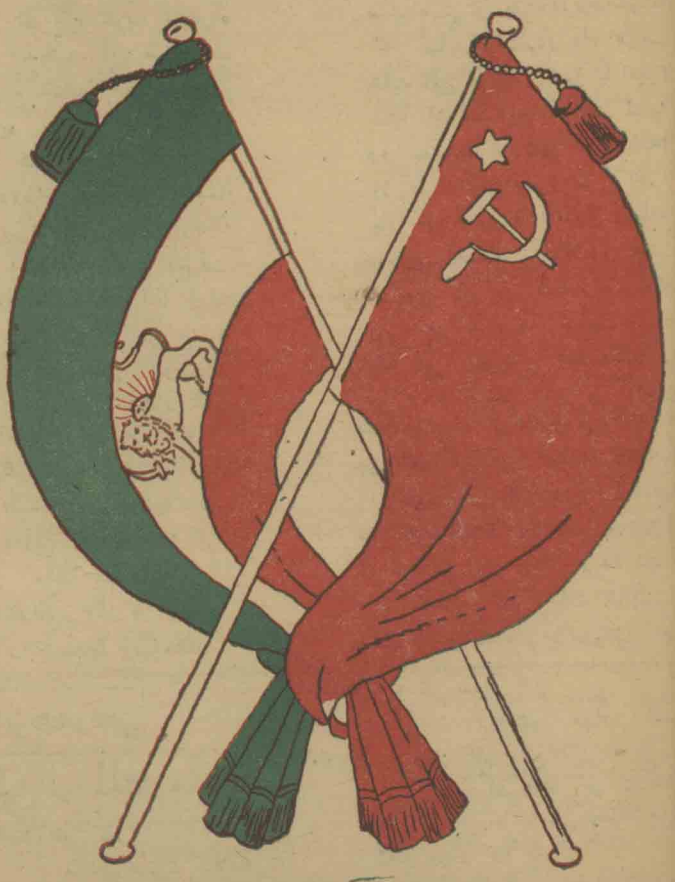
حکایت صفتی

خان گفت زیبکاری و از بیماری
ننوانم از این سفر کنم خود داری
از بین رفود شد بیمار ندی و گفت
بیمار که دیده نالد از بیکاری؟

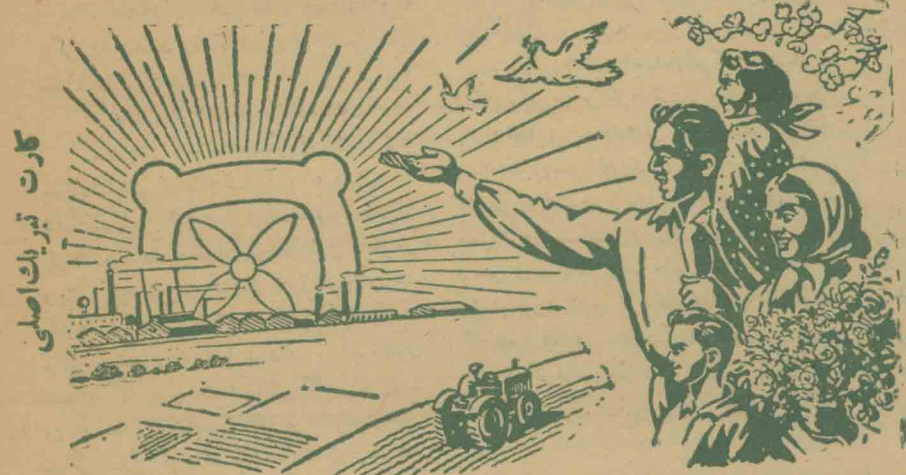


محل اداره: تهران - خیابان پشت شهرداری

کارت تبریک ساخته سفارت آمریکا



چلنگر خانه مبارکه صندوقی دارد که در راهرو
ورودی نصب شده، ورود باین صندوق برای همه آزاد
است، دوست دشمن میتواند نظریات خودشان را
بدون مانع و رادع در آن بیندازند، هر روز که این
صندوق را باز میکنیم انواع و اقسام نامه ها در آن پیدا
میشود برخی اوقات در کنار نامه های ملاطفت آمیز
دوستان، نامه های سرابا تحش دشمنان نیز پیدا میشود
در اولین روز های پس از تعطیل عید وقتی صندوق را
باز کردیم ضمن نامه های تبریک و تهنیت عید این دو
کارتی را که در بالا گرامر کرده ایم نیز دیدیم.
مات مانده بودیم که کدامیک از این دو کارت
مربوط به عرب نبوده است ولی ناگهان متوجه شدیم
که بما چه مربوط است، مگر تمان میخارد، بالاخره
معلوم شد مایلیم سری که درد نمیکند دستمال به بندیم.
در کارتها خبره شدیم و به اسرار مگوی بردیم.
لابد میدانید در ایران سفارت آمریکائی هست که
دایره ای بنام «اطلاعات» دارد این را هم میدانید که
ستاد اوتشی هم داریم که دایره ای بنام رکن دوداره.
بقیه در صفحه ۱۹



احساسات
(شاه پرستانه)
و خواب و
بیداری «ملوگانه»
صفحه ۱۲

ابو تراب جلی
سیزده بدر
بچه ها! روز سیزده بدره
روز شادی و خنده و تفریح
تازه رو هر چه پیر مرد و جوان
بقیه در صفحه ۵

روز سیر و سیاحت و سفره
روز آسودگی زشور و شره
شادمان هر چه دختر و پسر
بقیه در صفحه ۵

